

جلسه ششم شرح فرازهایی از دعای ابو حمزه ثمالی

آیت الله علی رضایی تهرانی

شهر سرخس

۱۳۸۵/۰۷/۲۶ هجری شمسی

۱۴۲۷/۰۹/۲۴ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ مُوَفِّيٍّ وَمُعِينٍ.

«وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي [الرَّاجِينَ] بِمَوْضِعٍ إِبَابَةٍ، وَلَمَّا هُوَ فِي بَمَرْصِدٍ إِغَاثَةٍ

وَأَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَالرِّضَا بِقَضَائِكَ عَوْضًا مِّنْ مَّنْعِ الْبَاخِلِينَ، وَمَنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَأَثِّرِينَ.»

در آغاز دعای ابو حمزه، امام سجاد (علیه السلام) می فرماید که خدایا من می دانم که نسبت به انسان هایی که امید به تو دارند، تو آماده اجابت هستی و نسبت به انسان هایی که گرفتارند، تو در دسترس دادرسی هستی. اینگونه نیست که اگر کسی به تو امید بسته باشد، دستش به تو نرسد؛ یا اگر کسی گرفتار شد، برای ارتباط با تو و دستگیری تو احتیاج به طول زمان داشته باشد؛ «أَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي [الرَّاجِينَ] بِمَوْضِعٍ إِبَابَةٍ.»

اصلاً گویا نشسته ای تا امیدواران را به فریادشان برسی.

«وَلَمَّا هُوَ فِي بَمَرْصِدٍ إِغَاثَةٍ»، نشسته ای برای اینکه گرفتاران را دستگیری کنی.

«وَأَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَالرِّضَا بِقَضَائِكَ عَوْضًا مِّنْ مَّنْعِ الْبَاخِلِينَ، وَمَنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَأَثِّرِينَ.» از آن طرف

اگر انسان به جود و بخشش تو پناه ببرد و به قضای تو راضی باشد، این پناه و رضا، پناه بردن به جودت و رضایت به قضایت، بدلی است از منع انسان ها که بخل می ورزند و چاره ای است در حقیقت، جایگزینی است نسبت به آنچه که در دست کسانی است که خودخواه هستند و به دیگران چیزی نمی دهند. در حقیقت اگر انسان به خدا و جود پروردگار پناه ببرد و راضی به قضای پروردگار باشد، از عالم و آدم مستغنی است؛ «عَوْضًا مِّنْ مَّنْعِ الْبَاخِلِينَ،

وَمَنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَأَثِّرِينَ.»

در بحث رضای الهی، دو نوع رضا مطرح است، یک اینکه خدای متعال از انسان راضی باشد که البته این مشکل است.

دوم اینکه انسان از خدا راضی باشد، شاید این به یک معنا مشکل تر است. کمتر انسانی است که در عمل از خدا

راضی باشد، نه در حرف و لذا قرآن مجید فرمود: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

فوز بزرگ، پیروزی بزرگ، سعادت بزرگ این است که انسان به مقامی برسد که هم او از خدا راضی باشد، هم خدا از او راضی باشد؛ مخصوصاً انسان از قضای الهی راضی باشد. یعنی در انتهای انتهای وجودش هم هیچ ایرادی بر کار خدا نداشته باشد.

مرحوم آقای سید جمال گلپایگانی اهل معرفت بود، اهل سلوک بود، در یکی از مکاشفات که مرحوم آقا نوشتند،

{احتمالاً} خوانده اید. دید در یک باغ خیلی مصفا، یک استخر خیلی مصفا، حوری های فراوان داخل این استخر آب {بودند}، در حقیقت اندام هایشان معلوم {بود}، شعر می خوانند، آب را با کف دستشان به کف استخر

می ریختند. یک سردهای داشتند از همه زیباتر {بود}، او می گوید که چرا قوم عاد را کشتی؟

این ها می گویند چرا کشتی، چرا کشتی؟

چرا قوم هود را کشتی؟

این ها می گویند چرا کشتی، چرا کشتی؟

مرحوم آقای سید جمال فرموده بودند اصلاً چشم را خیره می‌کرد زیبایی این‌ها که چقدر زیبا بودند. مرحوم سید جمال فرموده بودند که من یاد حرف استادم افتاده بودم که اگر مکاشفه‌ای برای تو پیش آمد، نباید توجه کنی و دل بدهی، باید زود رد بشوی. یک دور دور استخر زدم و بیرون آمدم. مرحوم سید جمال حالا یک مجتهد، فقیه بزرگ و فیلسوف است، انتهای انتهای نفسش یک مشکلی در ارتباط با عذاب‌های الهی بوده است. گویا راضی به این عمل پروردگار در آن اندرون نفس نبوده است. این در مکاشفه به این صورت جلوه کرده است که چرا قوم هود را کشتی، چرا قوم عاد را کشتی؟ عرض کنم خدمتان که کار می‌برد تا انسان به مقام رضا برسد، خیلی کار می‌برد.

امام حسین (علیه‌السلام) در لحظات پایانی، همه امتحانات را که داده بود، حالا با جرئت می‌گوید: «إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ، لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ».

خب فرمود: «وَأَعْلَمُ»، این ادامه متن است، «أَعْلَمُ» برمی‌گردد، عطف است. «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ». خدایا من یقین دارم، قطع دارم که آن کس که به سوی تو کوچ کند، مسافتش و راهش نزدیک است. اگر که انسان به سوی خدا کوچ کند، «إِلَيْكَ»، نه «إِلَى الْمُكَاشَفَةِ»، نه «إِلَى الْمُشَاهَدَةِ»، نه «إِلَى التَّصَرُّفِ فِي الْأَذْهَانِ»، نه «إِلَى التَّصَرُّفِ فِي الْأَخْرَيْنِ»، نه، خلوص خالص باشد؛ سلوک خالص باشد. اگر کسی اولاً ساکن نباشد و متحرک باشد، راحل و رحلت‌کننده یعنی کوچ‌کننده، کسی که کوچ کند. کوچ کند، آن هم فقط به سوی تو، یعنی با قصد خالص، راهش خیلی نزدیک است. (استاد در پاسخ به سوال یکی از حضار می‌فرمایند) علامت این که انسان در حال کوچ هست یا نیست؟!

علاقه‌اش به دنیا روزبه‌روز کمتر می‌شود. علامت این که انسان آیا سلوک در جان او نشسته است یا نه، سلوک در او تأثیر گذاشته است یا نه، این است که باید علاقه‌اش، علاقه‌های درونی‌اش به دنیا کمتر بشود و انتقال به آن عالم را دوست داشته باشد.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي ۖ» در یک جای قرآن این آمده است. در سوره جمعه هم به یهود فرمود که اگر خدا را دوست دارید، «فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ ۚ»، هر حبیبی دوست دارد که به محبوبش برسد، به هر حال علاقه دنیا باید کم بشود و این علاقه دنیا یک امر قلبی هم هست و در عمل خودش را به گونه‌های مختلفی نشان می‌دهد. (استاد در پاسخ به سوال یکی از حضار می‌فرمایند)

خیر، علامت قبولی سلوک کشف نیست، اصلاً کشف خصوص من وجه است، انسان‌های غیر سالکی کشف دارند و انسان‌های سالکی کشف ندارند، هر دویس محقق است؛ هم غیر سالکی که کشف دارد و هم سالکی که کشف ندارد.

البته اینطور نیست که سالک ۵۰ سال سلوک کند، هیچ خبری نباشد، فتح باب باید بشود، منتها فتح باب فقط به کشف نیست. کشف است، خواب خوش است، توجه در نماز است، نوعی حضور قلب است، ریخته شدن حب دنیا است، کم شدن حب به اعتباریات است؛ سلوک علائم مختلفی دارد، ولی جامعش این است که انسان علاقه و محبتش به دنیا کم بشود، علاقه‌اش به اعتباریات کم بشود. عمده این است که «وَأَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ»، کسی اگر که واقعاً به سوی خدا کوچ کند، مسافتش قلیل و قریب است و این خیلی عجیب است. واقعاً هم همینطور است، ما اگر می‌خواستیم با قوت بشری این راه را طی کنیم، میلیارد‌ها سال هم می‌رفتیم نباید می‌رسیدیم، چه برسد که مرحوم بهاری همدانی ۷ ساله برود یا در مرصاد العباد آمده است که بعضی از شاگردان بعضی از اساتید گفته بودند که ما این شاگردان را یک ساله یا دو ساله بردیم تمام راه را.

این برای این است که آن مغناطیس خیلی قوی است، از این طرف کاه است اما از آن طرف کهربا است. اگر واقعاً کسی کوچ به سوی پروردگار کند، بازی نکند، سلوک کند، چون یک بازی داریم و یک سلوک داریم. سلوک کند، مطیع باشد، دنبال راهش باشد و برایش مهم‌ترین اصل در زندگی دغدغه‌های معرفتی و سلوکی‌اش باشد، نه دغدغه‌های دیگر و این دغدغه هم یکی از دغدغه‌هایش باشد؛ اگر این باشد البته راهش به سوی پروردگار نزدیک است.

مرحوم آقای انصاری که رفته بودند و به کمال رسیده بودند، البته بدون استاد، با سختی، بعدها به شاگردانش فرموده بودند که من وقتی رسیدم، دیدم راه خدا این قدر هم که من گمان می‌کردم سخت نبود و من اگر الآن برگردم و

راه را دومرتبه بخواهم طی کنم، خیلی راحت تر طی می‌کنم. تازه ایشان استاد هم نداشتند و تجربی در حقیقت راه را طی کردند، با سختی هم راه را طی کردند. البته این کسی است که به سوی خدا و فقط خدا کوچ می‌کند. چون می‌دانید که همه موجودات منتهای آن‌ها خدا است، به خدا می‌رسند، منتها راه مستقیم یکی است. خیلی‌ها به خدا می‌رسند اما چون راهی را که انتخاب کردند انحراف زاویه دارد، مسیر طولانی است، گاهی مسیر کج و معوج است.

همه به خدا می‌رسند، کسی نیست که به خدا نرسد، حتی کفار و منافقین، منتها آن‌ها از طریق اسماء جلال و از راه‌های پریچ وخم و عذاب به خدا می‌رسند. انسان مومنی که اهل سلوک الی الله است در راه مستقیم قرار می‌گیرد که راه ولایت است، مستقیم و با سرعت راه را طی می‌کند.

«وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ.»

این جمله بعد گویا دلیل جمله قبل است. چرا کسی که به سوی خدا سلوک کند و بکوپد، راهش نزدیک است؟! می‌گوید به‌خاطر اینکه توی خدا از مردم در حجاب نیستی.

در تجلی است، یا اولی الأبصار

یار بی‌پرده از در و دیوار

تا شناسد شاه را در هر لباس

دیده‌ای خواهم که باشد شه‌شناس

می‌گوید که تو پنهان نیستی. ما پنهانیم، ما در حجابیم، آن هم به‌خاطر اعمالمان است. این روایت را شیعه و سنی از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل کرده‌اند، روایت خیلی شریف است: «لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَتَمَرُّجُ فِي قُلُوبِكُمْ

لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَلَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ»^۴.

اگر دل شما مضطرب نباشد، دل، ذهن و خاطر انسان، جان آدمی، اگر دل شما مشوش نبود، جمعیت داشت و اگر زبان شما پرگو نبود؛ زبان خموش و دل آرام {بود}، هر آن چه را که من می‌بینم شما می‌دیدید و هر آن چه را که من می‌شنیدم، شما هم می‌شنیدید.

«لَوْلَا تَمَرُّجُ فِي قُلُوبِكُمْ»، تمرّج را ما در فارسی هم به کار می‌بریم، می‌گوییم هرج و مرج، هرج و مرج نمی‌گوییم؟ مرج یعنی همان اختلاف، قاطی بودن، شلوغ بودن.

لذا این‌هایی که اهل سلوک هستند، به برزخ دست پیدا می‌کنند، باطن برزخی خودشان را می‌بینند، می‌بینند چه خبر است. برزخ انسان پشت‌صحنه انسان است. وقتی به برزخ منتقل می‌شود و پشت‌صحنه خودش را می‌بیند، می‌بیند که چه خبر است، چه علاقه‌ها، چه خاطرات، چه خواطر.

«لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَتَمَرُّجُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَلَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ.»

خیلی این‌جا عبارت دعا عجیب است. می‌گوید که تو در پرده نیستی، قرآن هم همین را می‌گوید، ماه، ماه قرآن است. قرآن وقتی می‌خواهد به پیغمبرش بگوید، از زبان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نسبت به همه، می‌گوید:

«فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^۵.

ما گرفتیم و برداشتیم از تو پرده و حجاب تو را، من خدا در حجاب نیستم، تو در حجاب هستی. منشاء حجاب هم عمل تو است، اعمال باعث شده است چشم‌پسته، گوش‌پسته {عمل کنی}، لذا انسان کور و کر است.

خدا رحمت کند مرحوم آقای قاضی را که از دنیا رفتند، هیچ‌کدام از علمای نجف برای ایشان تعزیه و ختم نگرفت، هیچ‌کس، حتی مرحوم آقای خویی که مدتی شاگردی ایشان را کرده بود، تعزیه و ختم نگرفت. تنها کسی که برای ایشان مجلس گرفت، مرحوم آقای سید حسین قمی بود، پدر حاج آقا حسن که الآن مشهود هستند. مرحوم حاج آقا حسین قمی اهل دل بود کم‌وبیش، دائماً حرفش این بود، می‌گفت که این‌ها بیدار دل هستند، ما کورباطن هستیم؛ خطاب به عرفا می‌گفت. می‌گفت که این‌ها بیدار دل هستند، ما کورباطنیم. پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌گوید که شما به‌خاطر اعمالتان کورباطن هستید و لذا اگر عمل درست بشود، اگر عمل همراه اخلاص باشد که انسان مانند کرم ابریشم که او هام را دور خودش تنیده است، این او هام را بدرد، بیرون آید، پروانه‌وار سیر می‌کند و بالا می‌رود.

چقدر زیبا فرمود: «أَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ.»

تو از خلقت در حجاب نیستی، «إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»، جز این که اعمال حجاب آن‌ها شده است.

به تعبیر مغربی، چقدر قشنگ گفت:

در جهتی، از آن جهت در جهتش طلب کنی

جهت یعنی بعد و مکان. ما وقتی می‌خواهیم دعا کنیم، حتماً باید سرمان را رو به آسمان کنیم، گویا اگر به زمین کنیم، دیگر این‌جا خدا نیست؛ خدا را در جهت می‌بینیم.

«فَإَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَمِنْ وَجْهِ اللَّهِ ۖ» را نچشیدیم، یعنی هر جا رو کنیم، خدا همان‌جا است. گفت که در جهتی، از آن جهت در جهتش طلب کنی.

در جهتی از آن جهت در جهتش طلب کنی بی‌جهتی ببینی ار محو شود جهات تو

اگر تو جهات محو بشود، او را هم بی‌جهت می‌بینی؛ بی‌جهتی ببینی ار محو شود جهات تو. اگر انسان از پرده بیرون بیاید. حالا چون مسیر کوچ‌کننده به سوی تو قریب المسافه است: «وَقَدْ قَصَدْتُ إِلَيْكَ بِطَلَبِي، وَتَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي».

خدایا من قصد کردم به درگاهت، با نیاز خودم، با مطلب و مطلوب خودم و به سوی تو با حاجت خودم روی آوردم. «جَعَلْتُ بِكَ اسْتِغَاثَتِي»، فقط و فقط استغاثه و طلب دستگیری‌ام را به تو قرار دادم.

«وَبَدْعَائِكَ تَوَسَّلِي»، من متوسل هستم به اینکه تو را می‌خوانم. حالا من که تو را می‌خوانم و به این امید دارم، می‌دانم «مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِمَاعِكَ مِنِّي»، نه اینکه من سزاوارم که تو حرف من را گوش کنی.

«وَلَا اسْتِجَابٍ لِعَفْوِكَ عَنِّي»، یا من لایق این هستم که تو از من بگذری. «بَلِّ لثَقَتِي بِكَرَمِكَ»، خدایا بحث لیاقت نیست، بحث این است که من می‌دانم تو آقا هستی.

«وَسُكُونِي إِلَى صِدْقٍ وَعَدِكَ»، من اطمینان دارم که وعده تو صادق است. «وَلَجَأِي إِلَى الْإِيمَانِ بِتَوْحِيدِكَ»، من پناهم به این است که به توحید تو مومن هستم.

«وَيَقِينِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي»، و به این شناخت یقین دارم که چه؟

«أَنْ لَا رَبَّ لِي غَيْرُكَ»، پروردگاری غیر از تو ندارم. پس اگر می‌گویم که خدایا جوابم را بده، نه به دلیل این است که خودم را مستحق می‌دانم، مستوجب می‌دانم، نه، چاره‌ای ندارم. من لایق نیستم اما خدای دیگری ندارم.

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ»، معبودی جر تو نیست و هیچ شریکی هم برای تو نیست. پس اگر تو را می‌خوانم و خدا خدا می‌کنم و یقین هم دارم که تو جوابم را می‌دهی؛ نه به این خاطر است که من لیاقت دارم، نه، چون کس دیگری را ندارم، کسی نیست.

در دعاها داریم «يَا مَنْ لَا يُقَالُ لْغَيْرِهِ يَا اللَّهُ».

ای کسی به غیر او به هیچ کس یا الله نمی‌گویند، یا الله برای تو است.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

فهرست منابع

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۹.
۲. سوره آل عمران، آیه ۳۱.
۳. سوره جمعه، آیه ۶.
۴. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶.
۵. سوره ق، آیه ۲۲.
۶. سوره بقره، آیه ۱۱۵.